

جمهوری اسلامی برای بار سوم بر صندلی اتهام می‌نشیند در برلن

پس از ترور و دادگاه میکونوس و دادگاه حمید خرسند که به فرمان جمهوری اسلامی در سازمان مجاهدین و شورای ملی مقاومت به خبرچینی مشغول بود اینک نوبت ایرج صدری است تا در برلن به نمایندگی جمهوری اسلامی بر صندلی اتهام بنشیند. اسناد مربوط به فعالیت جاسوسی ایرج صدری در بین طیف سازمان‌های مختلف سلطنت طلب به خصوص سازمان مشروطه خواهان ایران در ماه آوریل ۲۰۰۳ در اختیار دادستانی آلمان قرار گرفت. به دنبال تحقیقات دادستانی وی در ماه ژوئن دستگیر شد.

گزارش دادگاه (جلسه اول و دوم)

دادگاه رسیدگی به اتهام جاسوسی ایرج صدری ساعت ۹:۳۰ سه شنبه ۲۶ اوت ۲۰۰۳ در برلن آغاز به کار کرد.

در آغاز، ادعای نام‌های دادستانی توسط دادستان ارشد یوست قرائت شد (یوست نماینده دادستانی آلمان در دادگاه میکونوس و دادگاه حمید خرسند نیز بود). بنا بر ادعای نام طبق اطلاعات موجود ایرج صدری از سال ۱۹۹۱ در ارتباط با وزارت اطلاعات و سفارت ایران بوده و حداقل در ۳۵ مورد مستند اطلاعات مربوط به اپوزیسیون ایران در خارج از کشور را در اختیار مقامات اطلاعاتی ایران قرار داده است.

بعد از قرائت ادعای نام متهم در پاسخ به سوالات رئیس دادگاه گفت ۶۵ ساله است، بعد از اتمام دبیرستان برای تحصیل در رشته پزشکی به اتریش رفته و بعد از ۴ سال به دلیل ناراحتی معده به ایران بازگشته است. در ایران در رشته‌ی ادبیات آلمانی از دانشگاه فارغ التحصیل شده و به کار در شرکت هواپیمایی پرداخته و در همین زمان به استخدام ساواک در آمده و به هامبورگ سفر کرده است. بعد از چند ماه به عنوان معاون کنسول و مستول امنیت کنسولگری ایران در برلن عربی به کار پرداخته و تا انقلاب در این مقام شغال بوده. فعالیت او در این دوران جمع‌آوری اطلاعات از اپوزیسیون ایران

بخصوص دانشجویان ایرانی در آلمان بوده است. اطلاعات را از ماموران و خبرچین‌ها جمع‌آوری می‌کرده. بعد از انقلاب به شیکاگو رفته و سال ۱۹۸۰ یا ۱۹۸۱ به برلن بازگشته. مدتی مدیر کافه رستوران آدلون متعلق به مهدی شریف محمدی بوده و بعد از اختلاف با او یک مغازه به نام بازارچه در برلن باز کرده. بعد از بسته شدن مغازه چند ماه بیکار بوده و سپس به استخدام "درسدنر بانک" در آمده است. بعد از بازنشستگی دوباره با شریف محمدی کار کرده است. از همسر اولش دو دختر دارد که در آلمان دکترا شده‌اند. بعد از طلاق حداقل از سه زن دیگر نام برد. در آلمان با سازمان‌های مختلف سلطنت طلب کار می‌کرده، سازمان "خشم" (حروف اول شعار "حدا-شاه-میهن") را همراه با دوستان قدیمش خطائی و صارمی در هامبورگ بنیاد نهاده و در جلسات و کنگره‌های سلطنت طلبان فعال بوده و در سازماندهی تظاهرات مختلف در شهرهای آلمان شرکت داشته است.

وی در مورد اتهام خود گفت در سال ۱۹۹۱ تلفنی والدینم گفتند که می‌توانند آدرس من را به اواک بدهند من فهمیدم آن‌ها زیر فشار فرار گرفته‌اند و جمهوری اسلامی از طریق جمال مبینی شوهر عمه‌ام می‌خواهد با من تماس بگیرد. مبینی از همکاران قدیم من و عضو ساواک بود. بعد از انقلاب دستگیر شد و پس از شکنجه حاضر به همکاری با جمهوری اسلامی گردید. وی که در وزارت اطلاعات کار می‌کند واسطه‌ی تماس من با یک مقام وزارت اطلاعات به نام حسین امیری شد. بعد از صحبت تلفنی با امیری من که نمی‌خواستم والدینم در ایران در خطر قرار گیرند بر خلاف میل قلبیم همکاری با آن‌ها را پذیرفتم و طبق قرار که امیری گذاشته بودم به نیکوزیا (قبرس) رفتم، در فرودگاه نیکوزیا یک نفر ناشناس از طرف امیری بلیط پرواز به ایران را به من داد و به ایران پرواز کردم. چند هفته در ایران بودم. من با امیری در تهران در اتومبیل او ملاقات کردم و در همان اتومبیل هم مقدار زیادی عکس به من نشان داد تا من آن‌ها را شناسایی کنم. امیری به من گفت باید در مورد اپوزیسیون به خصوص همکاران قدیم

اطلاعات جمع‌آوری کنم و آن‌ها را به آدرسی که به من داد بفرستم. او فقط آدرس یک صندوق پستی در اختیار من گذاشت. بعد از این که به آلمان بازگشتم تلفنی هم با من تماس داشت، اما من از او شماره تلفنی نداشتم. بعدا به من گفت حسن مرادی از سفارت ایران با تو تماس می‌گیرد، آن چه را که او می‌گوید انجام بده. در این مدت در سال‌های ۱۹۹۶ و ۹۷ و ۹۸ به ایران رفتم. در آخرین سفرم به ایران سازمان قضایی نیروهای نظامی من را دستگیر کرد و چون امیری به من گفته بود از رابطه‌ی خود با اواک به کسی چیزی نگویم من هم به آن‌ها چیزی نگفتم. در تمام مدتی که در ایران بودم باید هر روز به آن‌جا می‌رفتم. با امیری تماس گرفتم او گفت چیز مهمی نیست. او به من گفت در آلمان به حسین یزدی، رئیس "سازمان مشروطه خواهان" برلن و خطائی، رئیس "سازمان مبارزان راه آزادی ایران" در هامبورگ بگو می‌توانی کاری کنی که آن‌ها بدون ناراحتی به ایران بیایند. من هم به هر دو نفر گفتم. در آلمان چون یزدی از سفر من به ایران مطلع شده بود به من گفت دیگر در جلسات مشروطه خواهان ایران شرکت نکنم. فکر می‌کنم امیری هم نمی‌خواست دیگر من برایشان کار کنم. من هم از این زمان تماس با آن‌ها قطع شد. در همین زمان است که داستان آن خانم هم پیش آمد

سوالات رییس دادگاه متکی به بازجویی‌های پلیس و یک مجموعه نوشته به خط متهم بود. متهم در مورد نوشته‌ها گفت این‌ها گزارش‌هایی است که من برای امیری به ایران می‌فرستادم. من از هر گزارش یک کپی برای خود تهیه می‌کردم، این کاری اشتباه و غیر حرفه‌ای بود.

دادستان در سئوالات خود از متهم به موارد متعددی اشاره کرد از جمله نشانه‌هایی دایر بر همکاری متهم با کنسولگری ایران در برلن از سال ۱۹۸۵، تماس‌های مختلف او با مقامات مختلف اواک، ادامه همکاری با اواک تا هنگام دستگیری در ژوئیه ۲۰۰۳، ارسال اطلاعات به ایران از جمله از طریق فاکس، دریافت پول از اواک، خریدن خانه در ایران

از سازمان خودم خبر دارم. وقتی آدم عضو یک سازمان است نمی‌خواهد از سازمان‌های دیگر چیزی بداند. ما از سفر او به ایران در سال ۱۹۹۸ به این طریق اطلاع یافتیم که یکی از هواداران ما بیمار بود در بیمارستان از شخصی که به عیادتش آمده بود سراغ ایرج را گرفت. او گفته به ایران رفته زن بگیرد و بازگردد. این هوادار خبر را به من داد من هم از صدوری خواستم دیگر پیش ما نیاید. این گزارش‌هایی که در مورد ما داده خیلی مهم نیستند. سازمان ما یک سازمان مخفی مثل سازمان‌های چپی‌ها نیست. هر چه درون ما مطرح می‌شود را ما خود چاپ می‌کنیم حتی همراه با عکس. بله آنچه او در گزارش‌های نوشته چیزهایی است که ما در روزنامه‌های خود چاپ می‌کنیم. ما در سال‌های اخیر شروع به چاپ روزنامه کرده‌ایم. روزنامه ما همه چیز را می‌نوشت و فقط برای اعضا نبود. بعد از سال ۱۹۹۸ هم گاهی او را می‌دیدم با همه به کافی می‌رفتیم و آجویی می‌خوردیم و راجع به همه چیز جز این موضوع حرف می‌زدیم. ما با هم رابطه دوستی داشتیم. من هیچگاه ندیدم زیاد خرج کند یا اتومبیل سوار شود یا لباس‌های فوق‌العاده بپوشد. در خانه‌اش همه چیزش معمولی بود مثل کسی که با کمک‌های اجتماعی زندگی می‌کند.

بله من در بازجویی به عنوان شاهد گفتم که یک بار در قبل از انقلاب صدوری پول یک خیرچینی را که برایش کار می‌کرد نداده بود. نه اکثر کسانی که در سازمان ما هستند افرادی هستند که از قبل از انقلاب طرفدار سلطنت بودند بعد هم اعضای جوان به ما پیوستند ولی همه‌ی اعضای ما اعضای ساواک نیستند، بعضی هستند. بعد از این که کار کردن صدوری با جمهوری اسلامی رو شد من گفتم ما باید مفتخر باشیم که ایران برای ما جاسوس فرستاده است، اگر بی‌ارزش بودیم این کار را نمی‌کرد یعنی از طرف ایران پذیرفته شده‌ایم. فکر نمی‌کنم این گزارش‌های صدوری به من ضرری برساند من در ایرانی‌های آشنا ندانم ولی در مورد دیگران که آشنا دارند شاید. شاهد حسین یزدی در ساعت ۱۱:۴۰ بدون خوردن سوگند مرخص شد.

شهادت علی رضا قلی پور ساعت ۱۳:۰۰
ولی در پاسخ به سوالات گفت من قبلاً در ورزش کار می‌کردم و اکنون مدیر یک سوپر

کمک نبود. او یک آدرس داشت که در آنجا زندگی نمی‌کرد. نوشته‌هایی که در اختیار ما گذاشت کپی پاسپورت و تقاضای صدور پاسپورت و غیره بود. بعد از ترجمه آن‌ها به زبان آلمانی متوجه شدیم با مقامات ایران رابطه دارد. در سال‌های ۲۰۰۱ و ۲۰۰۲ طی ۶ یا ۸ هفته‌یی که در ایران بود نه تنها با دوستان و آشنایانش بلکه با مقامات اطلاعاتی ایران هم رابطه داشته از جمله با جمال مبینی. جمال مبینی افسر مسئول وی در سال ۱۹۹۷ و ۱۹۹۸ در برلن بوده و در دادگاه شاهد صدوری بوده است. در ایران در یک حمام سونا با مقامات ایرانی ملاقات داشته است. بالاخره اصل نوشته‌ها در اختیار ما قرار گرفت من با دادستانی موضوع را مطرح کردم و اجازه گرفتیم خانه او را بازرسی کنیم در این بازرسی مقدار زیادی مدرک از جمله چندین تقویم یافتیم که کارهای مهمش را در آن‌ها یادداشت کرده بود. این‌ها دفتر خاطرات نبودند و تنها یادداشت مطالب مهم بودند و گاهی طی مدت طولانی در آن هیچ نوشته نشده بود. او در بازجویی‌ها خود را آماده همکاری نشان می‌داد اما در مورد اتهامات تنها آن چیزهایی را می‌گفت که برایش خوانده می‌شد و می‌فهمید ما می‌دانیم. او هیچ اطلاعی از خودش به ما نداد. او در ایران با شخصی به نام سلمانی که مسئول پاسدران خارج از کشور بود تماس داشته. او در اکتبر ۹۹ در یک تظاهرات شرکت داشته و در سال ۲۰۰۲ سعی کرده تلفنی از یک نفر اطلاعاتی در مورد یک جلسه روشنفکران برلن بدست آورد. شاهد در ساعت ۱۰:۳۰ مرخص شد.

شهادت حسین یزدی

شاهد بعدی حسین یزدی در پاسخ به سوالات گفت من از سال ۱۹۹۶ ژورنالیست هستم. از ۲۷ سال پیش که یک بار به کنسولگری ایران رفتم او را می‌شناسم و نمی‌دانم در آنجا چه مقامی داشت اما مهم نبود. نمی‌دانم معاون کنسول بوده ولی می‌دانستم در آن زمان با ساواک کار می‌کند چون خودم هم کار می‌کردم. بعد از انقلاب به امریکا رفت و بعد به آلمان بازگشت او هم مثل ما با انقلاب موافق نبود. ما جمع شدیم و سازمان‌های مختلفی بوجود آوردیم که خیلی بعدتر سازمان مشروطه خواهان و بعد حزب شد. من نمی‌دانم چند سازمان سلطنت طلب وجود دارد من فقط

از پول دریافتی از او اک. متهم که در جریان بازجویی‌هایش فهمیده بود که پلیس مدارک حاوی اطلاعات بیشتر در اختیار ندارد تمام موارد را انکار کرد. او گفت با او اک ایران فقط از طریق صندوق پستی تماس داشته و نمی‌توانسته به ایران تلفن کند. و پول هم از آن‌ها دریافت نکرده است ولی چون نمی‌خواست با آن‌ها کار کند صورت حساب تهیه می‌کرده و می‌فرستاده تا آن‌ها به این نتیجه برسند که چون مامور پرخرجی است دیگر از او کاری نخواهند. دادستان از گزارش‌های خود او خواند که در صورت هزینه‌یی که برای او اک ارسال داشته از جمله مبلغی به عنوان هزینه‌ی تلفن به ایران منظور داشته است. از ارسال این قلم هزینه به ایران می‌توان نتیجه گرفت که او شماره تلفن‌هایی از او اک ایران در اختیار داشته که در مواقع لازم به آن‌ها تلفن می‌کرده و بخشی از اطلاعات را از این طریق می‌فرستاده است. علاوه بر آن تعدادی از گزارش‌های موجود نه به صورت پلی کپی بلکه اصل گزارش است و باید نتیجه گرفت که با فاکس فرستاده شده است نه توسط پست. متهم گفت من بعضی از گزارش‌ها را نمی‌فرستادم به همین دلیل اصل آن‌ها نزد من مانده است.

اولین جلسه دادگاه ایرج صدوری در ساعت ۱۵:۵۰ پایان یافت.

دومین جلسه دادگاه ۲۷ اوت ۲۰۰۳

دومین جلسه‌ی رسیدگی به اتهام جاسوسی ایرج صدوری ساعت ۹:۳۰ چهارشنبه ۲۷ اوت ۲۰۰۳ در برلن شروع شد.

شهادت کمیسر پلیس

اولین شاهد کمیسر پلیس جنایی برلن در پاسخ به سوالات قضات و دادستان‌ها گفت من مسئول رسیدگی به پرونده‌ی شکایت از ایرج صدوری به اتهام تجاوز جنسی به خانم میترا م. (اصل این نام در دادگاه ذکر شد) بودم. من در جریان تحقیق مسئول تحقیقات پلیس بودم. خانم میترا م. به شدت از مقامات ایرانی می‌ترسید. او مقداری کپی نوشته‌هایی به زبان فارسی در اختیار ما گذاشت. گفت اصل نوشته‌ها در محل اصلیش است. فکر می‌کنم او می‌خواست به این طریق برای خودش امنیت ایجاد کند. او به شدت می‌ترسید و حاضر به

مارکت آلمانی هستم. من رئیس سازمان وطن پرستان سلطنت طلب راه آریا مهر هستم. آقای صدری را فقط یک بار در سال ۱۹۹۵ در خانه خانم آلیانیان در برلن دیدم همراه با آقای صارمی. یزدی هم آن جا بود. من دیگر او را ندیدم در سال ۲۰۰۰ بعد از یک تظاهرات در برلن تلفن کرد و گفت تظاهرات خوبی بوده و گفت اگر کاری داری خبر بده برایت انجام دهم. (در جریان سوال و جواب معلوم شد یک بار هم شاهد در ۱۱ ژانویه سال ۲۰۰۲ به او تلفن کرده و خبر تظاهرات ۱۱ فوریه ۲۰۰۲ در برلن را به او داده و خواسته در تظاهرات شرکت کند). ببینید در طول ۲۴ سال من او را یک بار دیدم و یک بار او به من تلفن کرد و یک بار من به او. دلیل خاصی ندارد که او را در این مدت ندیدم. من گفته بودم که نظر خوبی راجع به این افراد ساواکی ندارم. در ساواک یک سری افراد خیلی خوبی بودند و اصلا بدرد ساواک نمی خوردند و حیف آن ها بود و دیگران که ضعف داشتند به خاطر پول دوستی یا چیزهای دیگر این کار را می کردند و ما سعی کردیم با این افراد تماس نداشته باشیم. من با حزب مشروطه خواهان هیچ کنتاکتی نداشتم، افراد مختلفی که سابقا چپی بودند یا ساواکی یا ... در این سازمان بودند من برایم جالب نبود.

شاهد بدون سوگند مرخص شد.

شهادت حسن عطائی

حسن عطائی در ساعت ۱۴:۰۰ به عنوان شاهد به همراه یک خانم که او را در راه رفتن کمک می کرد در مقابل دادگاه حاضر شد. متولد سال ۱۳۰۱ هشتاد ساله. ایرج صدری شوهر خانم منیره (کبرا) عطائی دختر عموی شاهد بوده است.

سوال رییس دادگاه: شغل شما چیست؟

ج: من را ۲۴ سال پیش گرفتند در زمان انقلاب. من را زدند. مجروح کردند. پاهایم را از بین بردند به بیمارستان فرستادند. بدون این که حتی بدانند من که هستم. من از بیمارستان فرار کردم.

س: سؤال من چیز دیگری بود شغل شما چیست؟

ج: من فراری هستم.

س: این وظیفه ماست که شغل شما را بپرسیم. شغل شما چیست؟

ج: من فراری هستم.

س: اگر باز نشسته هستید و حقوق باننشستگی دریافت می کنید؟

ج: من حقوق دریافت نمی کنم، من فراری هستم.

س: پس پیش از انقلاب در ایران چه شغلی داشتید؟

ج: من در اداری اطلاعات شهرداری بودم. (متهم رییس اطلاعات شهرداری و مدتی رییس کمیته مشترک ضد خرابکاری بوده است).

شاهد در پاسخ به سئوالات دادگاه گفت من در آلمان از نام مستعار **هنرفکر** استفاده می کردم اما نه در تماس با مقامات آلمانی. چون می خواستند من را بکشند از این اسم استفاده می کردم. من خبر ندارم که کوششی علیه جانم انجام گرفته باشد اما فکر می کنم اگر بتوانند هنوز هم ما را ترور می کنند. من از شغل آقای صدری خبر داشتم او هم از شغل من مطلع بود. اما رابطه‌ی شغلی با هم نداشتم. بعد از طلاق دادن همسرش در سال ۱۹۹۵ هم گاهی سلام علیکی یا تلفنی با هم تماس داشتیم. گاهی به هامبورگ می آمد. من در هامبورگ رییس "سازمان مبارزان راه آزادی ایران" هستم که ثبت شده است. صدری مختصر با من راجع به رفتن به ایران صحبت کرد و گفت از ایران به من تلفن می کنند. من مشکوک شدم. اول آقای مبینی تلفن کرد. من مکالمات را ضبط کردم. نه من صحبت با مبینی را ضبط نکردم چون نمی دانستم چه موقع تلفن می کند. اما چون او گفت آن شخص دیگر چه زمانی تلفن می کند من آن را ضبط کردم.

شاهد نوار ضبط صوت را در اختیار دادگاه گذاشت. این نوار در دادگاه پخش و ترجمه شد. در گفتگوی تلفنی فردی که خود را **ناصری** معرفی می کند به عطائی می گفت می خواهد با او ملاقاتی داشته باشد و از جمله راجع به مطالبی مربوط به گذشته که او در جریان آن بوده صحبت کند. عطائی سعی می کرد بداند طرف از کجا تلفن می کند و هر چه بیشتر صحبت را طولانی کند.

شاهد گفت دو روز بعد از این تلفن نوار را در اختیار پلیس آلمان قرار داده است.

شهادت حسن عطائی در ساعت ۱۵:۲۵ پایان یافت.

بنا به خواست دادستان دو قسمت از حکم قطعی شده‌ی دادگاه می کونوس در سال ۲۰۰۰ ضمیمه پرونده شد. دومین جلسه‌ی دادگاه در ساعت ۱۳:۳۵ پایان یافت

سومین جلسه دادگاه

ساعت ۹:۳۰ روز چهارشنبه ۴ سپتامبر ۲۰۰۳ دادگاه شروع به کار کرد. رئیس دادگاه چند سؤال از متهم کرد. در طی سؤال و جواب‌ها متهم پذیرفت که در سال‌های ۲۰۰۱ و ۲۰۰۲ به ایران سفر کرده است.

شهادت هانس یواخیم تایس

۵۳ ساله رئیس بخش ایران سازمان امنیت داخلی آلمان BfV به جایگاه شهود آمد. بعد از خواندن اجازه شهادتش گفت در تعقیب و مراقبت‌هایی خود از سال ۱۹۹۴ نشانه‌هایی از تماس **ایرج صدری** با **حسن مرادی** به دست آوردیم که مربوط به یک پاسپورت بود. از سال ۱۹۹۶ تماس‌های صدری با حسن مرادی برای ما کاملاً مشخص بود. حسن مرادی از سال ۹۲ در کنسولگری ایران فعال بود و در جریان مراقبت‌ها مشخص شد که عضو «واواک» است و به آلمان فرستاده شده تا سازمان‌های اپوزیسیون را زیر نظر داشته باشد. بعد از اعلام حکم دادگاه می کونوس او همراه با سه نفر دیگر از آلمان اخراج شد. شاهد در پاسخ سوالات گفت: صدری در میان سلطنت‌طلبان فعال بود. سلطنت‌طلبان انجمن‌ها و سازمان‌های مختلفی هستند که در آلمان فعالیت می کنند. مثل سازمان پرسپولیس و وطن پرستان سلطنت طلب در دوسلدورف و غیره. این سازمان‌ها در یک سازمان مرکزی جمع شده‌اند که با شاه که در آمریکا ساکن است تماس دارند. فکر نمی کنم سلطنت‌طلبان هر چند مورد تعقیب و مراقبت قرار دارند اما به اندازه سازمان‌هایی که طرفدار سرنگون کردن رژیم ایران با خشونت هستند، در معرض خطر واواک باشند. من فکر می کنم رژیم ایران اپوزیسیون را از نظر خطرناک بودن تقسیم بندی و با خطرناک‌ترین‌ها بیشتر مبارزه می کند. من چیزی از کمک سازمان اطلاعات داخلی آلمان به ساواک قبل از انقلاب ایران در فوریه ۱۹۷۹ نمی دانم. می دانم تماس امنیتی آلمان در برلن رابطه داشته است. اسنادی که او به ایران فرستاده مربوط به شناسایی رهبران و بقیه اعضای سلطنت‌طلبان بوده است. این کار برای این افراد خطر ایجاد می کند. وقتی این افراد به سفارتخانه یا کنسولگری ایران بروند این احتمال وجود دارد

بیمارستان را ترک کردم. می‌ترسیدم من را آنجا بکشند. بعد به آقای یزدی خبر دادم. من دیگر آقای صدری را ندیدم تا زمانی که علیحضرت به برلن آمدند. ایشان به من تلفن کرد. من گفتم: همه راجع به حاسوسی شما صحبت می‌کنند. یک هو فریاد کشید: بله می‌کنم خوب می‌کنم. حدود دو سال پیش علیحضرت فرح پهلوی به برلن تشریف آوردند من به ملاقات ایشان رفتم شخصی که ترتیب این ملاقات را داده آقای یزدی بود. بعداً آقای صدری به من تلفن کرد و گفت: شنیدم به ملاقات علیحضرت فرح پهلوی رفته بودی. در حالی که ملاقات ما خیلی مخفی بود. گفتم از کجا می‌دانی؟ گفت: آقای یزدی گفته و در ضمن شنیدم اعلیحضرت رضا شاه هم به برلن می‌آیند. گفتم: از کجا می‌دانید؟ گفت: از آقای یزدی. این باعث تعجب من بود با این که آقای یزدی با وجود آن که در باره‌ی ایشان همه چیز را می‌دانست باز هم اخبار را از طرف ما به ایشان می‌داد. از این گذشته یک بار که روزنامه‌ی نیمروز را ورق می‌زدم دیدم که نوشته رئیس ساواک گذشته و کنسول ایران در برلن بازداشت شده اند. بعد نزد پلیس رفتم. من سبب شدم که او اکنون این جا روی این صندلی بنشیند.

مدتی قبل در ۱۴ مرداد اخیر که ما تظاهرات داشتیم آقای حسین جعفر زاده به من گفت صدری با یک نفر تماس می‌گرفته تا در فرودگاه برلن بستیهی به او بدهد تا به ایران ببرد و گفته در ایران در فرودگاه یک نفر می‌آید و آن را تحویل می‌گیرد. این شخص بسته را باز می‌کند و می‌بیند مقداری عکس افراد در تظاهرات و غیره است.

شاهد در پاسخ سوالات متعدد دادگاه که شما از سال ۱۹۹۷ در آشپزخانه و در سال ۱۹۹۸ در بیمارستان از جاسوس بودن آقای صدری اطمینان داشتید چرا نا زمانی که در روزنامه خبر دستگیری او را خواندید هیچ کاری نکردید؟ شاهد تنها به تکرار آنچه قبلاً گفته بود بسنده کرد.

شاهد در پاسخ سوال دادستان که آیا درست است که خانم فرح پهلوی در سال ۲۰۰۲ به به برلن آمد؛ پاسخ داد: از ایشان خواهش می‌کنم بگویند شهبانو. بله شهبانو در این سال به برلن آمد.

بقیه در صفحه ۱۲

آمدیم بیرون. مدتی گذشت. یک بار آقای یزدی من را به جلسه‌ی دعوت کرد. من دیدم ایشان هم با همان بلوز قرمز نشسته. آقای یزدی گفت: به به، شاه داماد، زن گرفته مبارک باشد! در جواب من گفت من به ایران نرفتم عکس ایشان را دیدم پسندیدم و دعوتش کردم به آلمان و ازدواج کردیم. در حالی که آقای یزدی بعداً به من گفت ایشان به من گفته رفتم ایران زن گرفتم. یک زن گرفته با یک بچه یعنی یک زن بیوه با یک بچه. من از آن روز کاملاً محتاط با ایشان رفتار می‌کردم. آقای یزدی به من گفت: من تا مسئله‌ی ای از ایشان نبینم نمی‌توانم ایشان را به جلسه راه ندهم. در ضمن ایشان تقاضا کرده مهر سازمان و کارت‌های عضویت که صادر می‌شود به ایشان واگذار شود ولی من این کار را نخواهم کرد. اما صدری گفته من جزء هیات ۵ یا ۷ نفری سازمان هستم باید مهر و کارت‌های عضویت و این که چه کسانی عضو هستند پیش من باشد اما من گفتم باید با صاحب سازمان صحبت کنم. این گذشت تا مجدداً من مطلع شدم که ایشان به ایران سفر کرده‌اند. البته این موضوع را آقای یزدی به من گفتند. بعد از مدتی من به آقای یزدی تلفن کردم گفتم کجا هستید؟ گفت جلسه مخفی در منزل صدری داریم. من این جا هستم. من فریاد زدم مگر نگفتید به ایران رفته، چطور جلسه مخفی را آن جا گذاشتید. بعد آقای صدری به من تلفن کرد و گفت: اگر اجازه بدهید من فردا می‌آیم و مدارک و پاس و ویزا و بلیط را به شما نشان می‌دهم که به کانادا یا آمریکا رفته‌ام. روز بعد ایشان آمد و پاس‌شان را از دور به من نشان داد. من قبلاً به محافظم آقای زاکاریان زنگ زده بودم ایشان هم آن جا بودند. من مهر کانادا یا آمریکا بر روی آن ندیدم. گفتم من پاس ایرانیت را می‌خواهم ببینم گفت یادم رفته نیاوردم. از ایشان پرسیدم باز هم به ایران می‌روید؟ گفت: به جان دوتا دخترهایم به ایران نرفتم. گفتم بگو به جان شاه تا من باور کنم. ایشان به جان شاه قسم خوردند. مدتی گذشت من در بیمارستان عمل کرده بودم. سال ۱۹۹۸ یا ۱۹۹۹ درست به یاد نمی‌آورم، باید از دکترم بپرسم. خانم ایشان را دیدم. گفتم خانم صدری سلام. به من گفت: به من نگو خانم صدری من از ایشان طلاق گرفته‌ام. از حال آقای صدری پرسیدم گفت ایشان در ایران هستند. من بلافاصله

که برای همکاری زیر فشار قرار گیرند یا اگر با خانواده‌ی خود ارتباط داشته باشند از طریق آن‌ها و اوایک سعی کند با آن‌ها تماس بگیرد و یا اگر خودشان به ایران سفر کردند در موقع بازگشت زیر فشار قرار بگیرند تا با اوایک همکاری کنند. از سال ۱۹۹۷ به بعد به دنبال حکم می‌کونوس و اخراج ۴ دیپلمات ایران از آلمان و تبلیغات در تمام جهان، دولت ایران سعی می‌کند مراکز جاسوس خود را در مراکز دولتی از جمله کنسولگری‌ها و سفارت‌خانه‌ها مستقر نکند.

شهادت اولین شاهد در ساعت ۱۰:۱۵ پایان یافت.

سپس متن ترجمه شده‌ی مکالمه‌ی تلفنی **عطائی و ناصری** که جلسه‌ی پیمس در دادگاه پخش شده بود خوانده شد.

شهادت خانم الپانیان

در ساعت ۱۱:۰۰ شاهد بعدی به دادگاه فرا خوانده شد. خانمی با لباس استتار نظامی و کلاه کار نظامی همراه با مردی که محافظش بود وارد سالن شد و در جایگاه شهود نشست، کلاهش را برداشت و روی میز گذاشت.

وی در پاسخ به سوالات گفت من متولد ۱۹۴۲ و خانه‌دار هستم. در حدود ۱۵ سال پیش با متهم آشنا شدم. ایشان کم و بیش به جلسات می‌آمدند. کم کم این آشنایی حالت همسنگری و صمیمیت به وجود آورد. حدود ۷ یا ۸ سال پیش که همراه با حدود ۱۵ نفر در خانه ایشان بودیم - حدود سه روز از قتل شخصی به نام دکتر مظلومان می‌گذشت - من چون تشنه بودم به اتفاق محافظم آقای زاکاریان، به آشپزخانه رفتم، آقای صدری که یک بلوز قرمز پوشیده بود به یخچال تکیه داد و گفت می‌خواهم با شما صحبت کنم من گفتم می‌توانید صحبت کنید. ایشان گفتند مایلم با شما تنها صحبت کنم من به آقای زاکاریان به زبان ارمنی گفتم از اطاق خارج شود ولی پشت در بایستد. ایشان به من گفت من می‌خواهم به ایران بروم. گفتم چطور؟ گفت از شاه که خبری نیست فعلاً که همه چیز سکوت است می‌خواهم بروم مادرم را ببینم و در ضمن پسر عمویی دارم در «ساواما» که ایشان کارهای من را انجام داده است. من هیچ چیز نگفتم. به اطاق پذیرایی باز گشتیم. یکی یک پیک ویسکی خوردیم و خداحافظی کرده و